

## شاه خدا داد شاه آستان قدیم شغنان

وحیدالله غالب



۲۴ میزان ۱۳۹۱

خدا داد پسر شاه خاموش بود. خدا داد که در میان مردم به یک جوان امین و درستکار معروف بود، مردم ناحیه باوور ولسوالی شغنان او را بحیث " میرآب " خود مقرر میکنند. خدا داد شب و روز در خدمت مردم خود بود. خدا داد شبی در خواب میبیند که کسی بوی میگوید: " ای شاه خدا داد برخیز که خدا داد برایت. " فردای آن روز خدا داد بروال گذشته مشغول کار بود ولی آن خواب هر آن او را تکان میداد. شب دیگر باز هم حین خواب را دید، خلص در سه شب متواتر این خواب را میدید. روز سوم بود که خبر مرگ شاه شغنان همه جا را گرفت. شاه جوان که بعد از پدر خود بر تخت شاهی تکیه زده بود در دشت خوست در حین مسابقه اسب دوانی در گذشت. چون شاه جوان فرزندی نداشت که بجایش قدرت را در دست گیرد، پس مردم تصمیم گرفتند که شاه را از بین خودشان تعیین و انتخاب کنند .

خدا داد که از ذهنش هنوز از دیدن خواب پی در پی چندین شبهه مخدوش بود با انبوه از خیال و تفکرات گوناگون به میدان انتخابات رفت تا ببیند که شاه آینده کی خواهد بود. وقتیکه مردم در محل حاضر شدند، یکی از بزرگان بر روی سنگی بر آمد تا همه او را ببینند، بعد از مرگ شاه و انتخاب نمودن شاه آینده با مردم سخن راند. شرایط انتخاب شاه خیلی مشکل بود. تنها باید باز (پرنده شاهی) را از بالای تپه ای بنام باز پیران رها کنند و ببینند که باز بر شانه کی مینشیند. وقتیکه باز بر

شانه هر کسی که می نشست آن شخص شاه شغنان انتخاب می شود. باز بعد از گردش کوتاه آهسته آهسته بسوی مردم نزدیکتر میشد، و ناگهان بر شانه خدا داد می نشیند. از بین مردم صدای همهمه و هیاهو بلند شد، برخی به شاهی بودن خدا داد راضی نمی بودند و برندگی خداداد باطل شد. باز را بار دیگر رها کردند، پرنده مثل قبل دوباره بر روی شانه خدا داد نشست، این بار هم رد شد، در یک کلام قرعه فال در سه بار بنام خداداد زده شد. این بار همه به شاه شدن خداداد ناگزیر تن در دادند.

بدین طریق خدا داد شاه آستان شغنان میشود و دیگر او را شاه خدا داد یاد میکردند. شاه خدا داد در قلعه سرماچید در ناحیه سنورگ قریه ده مرغان که توسط شاه قلبی اعمار شده بود و به قلعه شاهی محسوب میشد بر تخت نشست.

در مدت سه سال مردم شغنان و روشان بوی بیعت نمودند و او رسماً شاه آستان شغنان و روشان به حساب می آمد. درین هنگام بود که شاه درواز و ونج از دشمنان خود شکست خورد و در شغنان به نزد شاه خدا داد پناهنده شد. شاه خدا داد او را منحیث یک مهمان محترم پذیرفت و برایش خانه داد تا در رفاه و آسایش زندگی کنند. شاه ونج که این همه خوبی، لطف و محبت شاه جوان آستان شغنان را در حق خود دید، تصمیم گرفت دخترش را به عقد شاه خدا داد در آورد. شاه ونجی به کمک دامادش شاخدا داد دوباره تخت و تاج از دست رفته را بدست می آورد و روابط نیک خود را همواره با شاخدا داد حفظ میدارد. از شاخدا داد با دختر شاه ونج پسری بدنیا می آید که اسمش را شاه ونجی میگذارند.